مباحث لغوی (بخش اول سعدی)

نشاط، سید محمود

در دواوین شاعران گاهی با شعاری برمیخوریم که معنی و مفهوم آن روشن‏ نیست و این عدم وضوح و روشنی یا بسبب دشواری و دور از ذهن بودن و باصطلاح غرابت‏ استعمال لفظ است یا غرابت و ناهماهنگی معنی و یا تغییر یافتن معنی لغات در اثر مرور زمان،و شاید از همینجاست که ضرب المثل مشهور المعنی فی بطن الشعار بوجود آمده است.

این قبیل ابیات در غالب دواوین شاعران کم‏وبیش دیده میشود و همچنان‏ اشعاری یا عباراتی در کتب نظم و نثر هست که گاهی در بین نقادان سخن مورد بحث‏های گوناگونان و تفسیر و تبیین‏های خاص قرار میگیرد،از این نوع است بعضی‏ تعبیرات و کنایات و مجازها و بسیاری از اصطلاحات عرفانی و فلسفی و علمی و معماها و برخی لغزها و امثال.

مجلهء وحید تصمیم گرفت از این شماره تحت عنوان«مباحث لغوی»دربارهء لغات دشوار و یا توضیح دربارهء اشعار مخصوصی از دواوین و تشریح تعبیرات و ترکیبات‏ شاذ و نادر و باصطلاح مشکلات دواوین شاعران را یک‏یک بتدریج مطرح سازد و نظر صاحبنظران را در این‏باره جویا شود.

البته ما توجه داریم که وجود این مشکلها،خواه لغوی و خواه معنوی باشد برای‏ عموم یکسان نیست و باصطلاح یک امر نسبی بحساب میآید،یعنی امکان دارد که برای استادان سخن و خداوندان ادب در دیوان شاعری هر قدم هر نثرش فنی و نظمش مصنوع‏ باشد و تعقید لفظی و معنوی زیاد داشته باشد باز هم نقطهء ابهامی موجود نباشد و دشوار بنظر نیاید،ولی برای دیگری احیانا مشکل باشد و لازم بتوضیح جلوه‏گر شود.اینست‏ که ما در راه خود یک حد متوسطی را انتخاب کرده‏ایم.

ضمنا اگر از دیوانی که نکات دشوار آنرا مطرح میکنم چیزی از قلم افتاد احتیاج تام بیادآوری و تذکر داریم.امید است با نیازی که ما را از نظرات صائب و اطلاعات عمیق و وسیع نقادان و استادان سخن در این بحث حاصل است در رفع نیازمندی‏ ما دریغ نفرمایند چه بی‏تردید طی این راه دشوار جز بکمک و اظهار نظرهای دانش پژوان‏ محترم و استادان سخن میسر نیست و با اصطلاح قطع این مرحله را مرغ سلیمانی در بابیت است.

اکنون تبریک را از استاد سخن سعدی شیرازی شروع میکنیم و با اینکه نثرش‏ در گلستان چوت آب روان و نظمش در لطافت بی‏نیاز بشرح و بیان است و مصداق صنعت‏ «سهل ممتنع»حقا شایستگی اثرهای جاویدان او را دارد،چون مطالعه و مداقه درآثار وی بر هریک از افراد فارسی زبان خواه ایرانی و غیر ایرانی فرض و مسلم است ما شروع‏ بحث‏های لغوی را از سعدی نمودیم و ترتیب آنرا نیز بطریق الفبائی و تهجی گزیدیم:

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی فتاد مشکلها

آب:در نظم و نثر سعدی بمعانی اشک،عرق،شراب،دریا،آبرو،و عزت،نطفهء آدمی و رونق و صفا بکار رفته است.البته با واژهء آب ترکیبات نادری هم ساخته است که در شماره‏های بعد نوبت بدان میرسد.

1-اشک:آب بمعنی اشک در این بیت بوستان است:

«برحمت بکن آبش از دیده پاک»و در کلیات سعدی در هشت مورد دیگر نیز بهمین‏ معنی آمده است.نظیر این را هم فردوسی دارد:

چو بشنید گفتارش افراسیاب‏ بدیده ز خشم اندرآورد آب

2-عرق بدن:آب بمعنی عرق در غزل 132 آمده است‏1.

خوی عذار تو بر خاک تیره میافتاد وجود مرده از آن آب جانور میگشت

(1)تمام مآخذ صفحه‏ها کلیات سعدی چاپ مرحوم فروغی است.

فردوسی نیز آب را بهمین معنی بکار برده است:

«دهان خشک و غرقه شده تن در آب»

3-می:در سه مورد آب را بمعنی شراب و می‏بکار برده است یکی در غزل هشتم:

ز اندازه بیرون تشنه‏ام ساقی بیار آن آبرا اول مرا سیراب کن وانگه بده اصحاب را

4-رودخانه و دریا:

قضا را من و پیری از فاریاب‏ رسیدیم در خاک مغرب بآب

در این بیت بوستان آب بمعنی رودخانه استعمال شده و باید یادآور شد که‏ حتی گاهی شعرا،آب را بمعنی رودخانهء خاصی هم بکار برده‏اند مثلا در اشعار فردوسی آب‏ بمعنی جیحون زیاد داریم.

آب بدین معنی دوبار هم در گلستان در باب سوم بکار رفته است:

سهمگین آبی که مرغابی در اوایمن نبودی‏ کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربودی

و نیز:

همچنین تا برسد بکنار آبی که سنگ از صلابت او بر سنگ همی آمد.

5-آب بمعنی آبرو و عزت و اعتبار و حرمت و جاه و منزلت و ارج و عزت و فر و شکوه و حیثیت و رونق و صفا و طراوت و تازگی و شادابی و مراودات آن در کلیات سعدی‏ و دواوین سایر شاعران زیاد دیده میشود،بیست مورد سعدی آب را در این معنی و مشابهات‏ آن بکار برده است مثلا در غزل 35:

جای خندست سخن گفتن شیرین پیشت‏ کاب شیرین چو بخندی برود از شکرت

یعنی آبرو و رونق و عزت و شکوه شیرین در اثر خندهء تو از بین میرود و همین‏ استعمال را ناصر خسرو هم دارد:

نزد مردم مر رجب را آب و جاه و حرمتست‏ گرچه گاو و خر نداند حرمت ماه رجب

گاهی آب را در معنی نطفهء آدمی بکار برده‏اند مثلا در مصراع دوم این بیت مشهور بوستان:

دهد نطفه را صورتی چون پری‏ که کردست بر آب صورتگری

و ترکیب بر آب صورتگری کردن مراد تکمیل نطفه و کاریست که از توانائی بشر خارج‏ باشد و اشاره است بآیهء چهارم آل عمران:

هو الذی یصوی کم فی الارحام کیف یشاء.